

ایمان به غیب یعنی چه

مولانا بر این باور است که هر ذره ای، رویدادی، حادثه ای ظاهری دارد که حس بینان بدان تمکین دارند و یک باطنی داد که صاحبدلان بدان رسیده و دیده اند. گاه ظاهر بر خلاف باطن است مثلاً کسی در زبان کفر و یاوه میگوید اما در دل حقیقت شناس و صاحبدل است مانند شبان موسی که سخنش کفر بود اما نلش غرق عشق خداوند موسی گفت

این چه کفر است و چه ژاژ است و فشار - پنجه ای اندر دهان خود فشار

وبعد که فهمید دل غرق عشق حق است گفت

کفر تو دین است و دینت نور جان - ایمی از تو جهانی در امان .

یعنی از عاشق حق و خداوند جهان در امنیت است

ویا جاهلان نبی را بشردیدند اما باطن ایشان را که بر افلاک چیره بود ندیدند

کافران دیدند احمد را بشر - چون ندیدند در وی انشق القمر

یعنی بی خردان آن قدرت فوق بشری او را ندیدند

در رویداهای زندگی هم همین باطن بینی مهم است گاه در امری کسی یا جماعتی به بن بست می رسد و راه برون شو و آرامس دهنده نمی یابند چون بر امور حسی و علیت ها چسپیده اند نمیدانند که اموری هست که بیرون از علیت ها و دلایل حسی در جریان است و فقط صاحبدلان و باطن بینان بدان رسیده اند

شب چراغت را فتیل نو بتاب - پاک دان زینها چراغ آفتاب

تو چون در حسی برای نور باید فتیله چراغ را تمیز کنی و نفت در چراغ بریزی اما هر نوری از فتیله نیست مگر خورشید فتیله و نفت دارد .

صاحبدلان بی علت و سبب و راهای حسی آینده امور را میبینند

بی سبب بیند چو دیده شد گذار - تو که در حسی سبب را گوش دار.

ایمان به غیب یعنی به وراء ظواهر باید ایمان داشت. دیده حس بین باور دارد که جز حس چیزی نیست اگر دیده حس با دیده غیب همراه شوند حس بین بسیار هم مفید است

دیده حس را خدا اعماش خواند - بتپرسش گفت و ضد ماش خواند.

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يُفْقِهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

ظاهر بینان نمی بینند و نمی شنوند و نمی فهمند اما چشم و گوش و قلب دارند. کف را می بیند و آب را زیر کفت نمی بیند

زانک او کف دید و دریا را ندید - زانک حالی دید و فردا را ندید.

مولانا دنیا را کف روح می داند. کف هم از همین آب است اما بعضی کف را اصل میبینند دنیا گول میزند. امروز را میبیند و فردا را نه

خواجه فردا و حالی پیش او - او نمی بیند ز گنجی جز تسویه حالا - ناچیز سکه

لامکانی که در او نور خداست - ماضی و مستقبل و حالش کجاست

ماضی و مستقبلش نزدیک توست - هر دو یک چیزند و پنداری که دوست

پس میشود با حقیقت بینی و باطن بینی همراه شد و آینده را دید . باور راستین به باطن و یقین به اموری که حتمی است اما در ظاهر چیزی از آن در دست نیست را ایمان به غیب گویند راههای را ما برای رسیدن به هدف بسته میبینیم و آن چشم غیب بین آشکار میبیند و منتظر زمان وقوع میباشد

ایمان به غیب امید را بالامیرد و حق را به حقدار می رساند ویاس و نالمیدی را گرده میزند مولانا در غزلی میگوید
در اگر بر تو بینند مرو صبر کن آن جا - ز پس صبر تو را او به سر صدر رساند
و اگر بر تو بینند همه راهها و گزراها - ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند

پس هر مشکلی راه حلی دارد که پنهان است هر امری تنها با راههای عادتی ممکن است در مان نشود راههای غیر عادتی و پنهان در راهند باور به این راههای پنهان که در دسترس همه نیست و غیب است منتظر فرمان و هاب عالمند که به وقت درمان چاره میکند .

ما باور داریم که خاک همیشه خفته است و پرش ندارد اما باطن بین جور دیگر میبیند

مرغ خاکی را بال به هوا می برد پس میشود مرغ زمینی بپرد

آتشی را گفت رو ابلیس شو - زیر هفتم خاک با تلبیس شو

آدم خاکی برو تو بر سُها - ای ابلیس آتشی رو تاثری ستاره کم نوری

چار طبع و علت اولی نیم - در تصرف دائما من باقیم.

مبدع و هاب گوید، مثل آتش نیست که باید بسوزد مثل آب نیست که نتواند آتش را خاموش نکند موجودی نیست که از کاری خویشتداری کنم همیشه تصرف میکنم . خدا نه علتی از طبایع چهارگانه است و نه از جنس علت اولی هستم این گونه نیست که کارهایی جاری شود اما نتوانم جلوگیری کنم .

کار من بی علتست و مستقیم - هست تقدیرم نه علت ای سقیم. سبب ،بیماری. بیمار

تو بیماری که از علت دم میزند . من از طریق تقدیر کار میکنم تقدیر من علیت نیست پس حکیمان که از علت سخن میگویند بیمارند .

چون دوم بار آدمی زاده بزاد - پای خود بر فرق علتها نهاد

علت جزوی ندارد کین او - علت اولی نباشد دین او

تولد دوم دلیل و علت را رها میکند . خدای او عوض میشود دنیای او هم عوض میشود

عادت خود را بگردانم بوقت - این غبار از پیش بنشانم بوقت

علیت، عادت خداوند است هر وقت بخواهم غبار را می نشانم

بحر را گویم که هین پر نار شو - گویم آتش را که رو گزار شو.

که داستان حضرت ابراهیم است

کوه را گویم سبک شو همچو پشم - چرخ را گویم فرو در پیش چشم.

چرخ را گویم بپاشد پیش چشم دیگران یعنی شکافتن ماه

گویم ای خورشید مقرون شو به ماه - هر دو را سازم چو دو ابر سیاه

چشمۀ خورشید را سازیم خشک - چشمۀ خون را به فن سازیم مشک

در امور زندگی و رویدادها زندگی که مردم به بن بیست می رسند بدانند که دست خداوند از غیب در جریان است و بر مدیریت عالم سیطره دارد. آنچه بخواهد می آوردو به دلها آرامش میدهد. ایمان به غیب آرامش دلها و خروج از بن بستهای زندگی است